

رابطه رسالت و حکومت

۵۴۲



محمد عابدی میانجی

اشاره

در طول تاریخ، تلاش‌های زیادی برای زیر سؤال بردن حکومت دینی صورت گرفته است، به خصوص این فعالیت‌ها در عصری که «ولایت فقیه» عملاً نوعی نظام سیاسی موفق خلق کرده است، گسترده‌تر هم شده است.

مخالفان نظریه ولایت فقیه برای مخالفت با آن، گاه ادله آن را زیر سؤال می‌برند و زمانی بحث کارآمدی و ناکارآمدی آن را مطرح می‌کنند. مهم‌ترین تلاش صورت گرفته، تلاش برای سلب مشروعیت چنین نظام سیاسی است. آنان برای این کار می‌کوشند رابطه حکومت با نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نفی کنند. آن گاه مدعی عدم رابطه بین حکومت و امامت می‌شوند

و می‌گویند همان طور که حکومت پیامبر امری غیر الهی و جدای از شأن رسالت است، امامت هم جدای از حکومت است و سپس نتیجه می‌گیرند که ولایت فقیه هم فاقد جایگاه مشروع است و چون رسول الله و امامان از سوی خداوند به حکومت منصوب نشده‌اند، پس به طریق اولی در مورد ولی فقیه هم چنین نصب و مشروعیت الهی بی‌معنا خواهد بود.

مقاله حاضر در صدد پاسخ گویی به این شبهه و تبیین این دیدگاه است که حکومت یکی از شئون رسالت است و همان طور که رسالت به نصب الهی است، حکومت رسول الله هم به نصب الهی است.

طرح موضوع

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه،

۳۵۵۲

۲. عده‌ای هم حکومت او را به انتخاب مردم دانسته‌اند.

بر اساس دیدگاه اول، با وجود پیامبر کسی حق حاکمیت ندارد، اما طبق دیدگاه دوم، هر حاکم که از سوی مردم انتخاب شده باشد، صلاحیت حکومت دارد؛ حتی اگر پیامبر نباشد.

البته دیدگاهی دیگر از اساس «دین» را امری جدا از دنیا - از جمله حکومت - و تنها متعلق به خدا و آخرت می‌داند و هر نوع حکومت دینی را حتی به انتخاب مردم و بر اساس قوانین اسلام، نفی می‌کند.

در این مقاله دلایل قرآنی پیوند حکومت و رسالت رسول اکرم را تبیین می‌کنیم و در پی اثبات این هستیم که حکومت از شئون رسالت پیامبران الهی از جمله پیامبر اسلام است و همچون حکومت، خاستگاه الهی (نصب) دارد.

رابطه دنیا و آخرت

۱. دنیا، مطلوبیت مقدمی دارد.

سعادت دنیا، جنبه مقدمه برای سعادت اخروی (هدف نهایی) دارد: «وَأَمَّا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»^۱. در سخن خدا با قارون هم، آخرت مطلوب بالذات و دنیا مطلوب بالغیر دانسته شده است.^۲ بر این اساس بدون مطلوب مقدمی (دنیا) که حکومت هم از جمله امور دنیایی

مانند رهبر و حاکم بین مردم عمل می‌کرد و مردم هم از وی تبعیت می‌کردند و مخالفان به مجازات می‌رسیدند. رسول خدا ﷺ کارهایی می‌کرد که وظیفه حاکم بود؛ مثل: پیکار با دشمنان، تقسیم غنائم جنگی، جمع‌آوری و صرف زکات و مانند اینها. اما آیا پیامبر به دلیل آنکه «حاکم منتخب مردم بود» امور حکومتی را انجام می‌داد، یا چون «رسول الله» به شمار می‌رفت؟

و آیا با فرض پذیرش نصب الهی حکومت، آن حضرت عملاً به ایجاد حکومت اقدام کرد و اداره امور زندگی مادی مردم را هم در برنامه‌اش داشت، یا تنها برای پیشبرد اهداف دیگر، امور حکومتی را هم انجام می‌داد و تنها می‌خواست مردم مسلمان شوند و با دیگر مسائل کاری نداشت؟

عده‌ای با اعتراف به حاکمیت پیامبر بر مؤمنان (ناشی از رسالت)، به نفی تشکیل «حکومت نبوی» پرداخته‌اند؛ به دلیل اینکه رسول خدا پستوانه الهی داشت و حکومتش هم با میل و رغبت به وجود آمد.

پس در این زمینه می‌توان دو نظریه ارائه کرد:

۱. به عقیده بیشتر شیعیان و اهل سنت «حکومت پیامبر» برخاسته از رسالتش است و خدا خواسته مردم از پیامبر اطاعت کنند.

است، وصول به مطلوب بالذات و تحقق آن ممکن نیست.^۳ به بیانی دیگر، دعوت به عبادت و اطاعت به خدا (توحید) و اهتمام به حکومت در طول هم هستند و یکی، مقدمه دیگری است. لذا در قرآن از سلیمان به عنوان یکی از برجسته ترین افراد که گذشته از نبوت فرمانروای جن و انس و حیوانات بود، یاد می شود و آن حضرت نیز فرمانروایی اش را وسیله امتحان الهی می داند.^۴ بر این اساس، دنیا داری لازم است و دنیاگرایی مذموم. اما پیامبران از باب مقدمه دعوت به خدا، دنیا داری هم می کردند.

۲. حکومت، ابزار تحقق دین است.

بر خلاف نظر غربی ها که معتقد به تفکیک قانون (امر حکومتی) و ارزش ها و اخلاق و ایمان (امر فردی بین خدا و فرد) هستند، آیات الهی گویای پیوند این دو حوزه است.

بنابراین «اسلام» ابعاد اجتماعی هم دارد که اجرای آنها، مستلزم قانون و الزام است و بدون اطاعت که مفهوم حکومت است، دین محقق نخواهد شد.^۵ بر همین اساس است که در حکومت پیامبر با آیات مجازات محاربان^۶، اجرای حدود برای اصلاح جامعه^۷ و... رو به رو هستیم که حکومت ها با الزام ها و اجبارها در پی تحقق این امور هستند.

۳. امور به پیامبر تفویض شده است.

در کنار آیاتی که وظیفه پیامبر را انذار و هدایت می داند و حفیظ و وکیل بودن را از

وی نفی می کند^۸، آیاتی هم امور را به پیامبر واگذاشته است: ﴿و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله﴾^۹ این آیه به قانون کلی اطاعت از همه پیامبران اشاره دارد که خداوند آن را در آیات دیگر برای پیامبر به شکل های مختلفی آورده است؛ مانند: ﴿اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾^{۱۰}

از سویی، قرآن حکم را در انحصار خدا^{۱۱} و ابلاغ آن را منحصر در کتب آسمانی و پیامبران می داند.^{۱۲}

با توجه به لزوم اطاعت از انبیا و شأن حکمی که خدا برای آنها آورده است، نقش رهبری اجتماعی ایشان روشن می شود. از این رو، هرچه به مردم واگذار شده، اختصاص به غیر این مورد خواهد داشت. معنای دیگر این سخن، ضرورت اطاعت مردم از اوامر رسول خدا ﷺ است و این، همان حکومت است.^{۱۳}

۴. عقل برای سعادت بشر کافی نیست.

انسان نمی تواند راهی را که برای زندگی در آن مسیر خلق شده، مستقلاً بشناسد؛ زیرا: آیات قرآن، پیشینه تاریخی انسان و محدودیت دانش بشر، همه حکایت از محدودیت عقل انسان می کند. قرآن معتقد است که دانش انسان بسیار محدود است: ﴿و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً﴾^{۱۴} علاوه بر این، آیات قرآن موانعی را هم برای

شناخت انسان بر می‌شمارند: ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ استغنی^{۱۵}. بنابراین، ابزارهای ادراکی انسان مستقلاً نمی‌توانند در راه تکامل انسان، درستی یا باطل بودن رفتارهای فردی و اجتماعی را همواره تشخیص دهند.^{۱۶} پس بشر علاوه بر حجت باطن (عقل)، به حجت ظاهر (انبیا و اولیا) هم نیازمند است.^{۱۷}

علاوه بر این، براساس مفهوم کامل و جامع بودن دین (نقش دین در دنیا) و آخرت و نیز به دلیل مقدمه دنیا برای آخرت، همان طور که دین نمی‌تواند به مسئله‌ای از مسائل اخروی بی‌توجه باشد، نسبت به مسائل دنیوی هم نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. پس اموری مانند علم و فرهنگ هم به اعتباری داخل دین‌اند و دین جامع و کامل، باید در هر یک ضابطه بدهد. کامل و جامع بودن دین در کنار نقصان عقل، نشان می‌دهد بشر نیازمند حجت باطن است. پس هیچ امر دنیوی از قلمرو دین خارج نیست و اساساً حکومت به دلیل اهمیتش در درجه اول اهمیت قرار دارد. لذا خداوند با آیه ﴿اطيعُوا اللَّهَ وَاطيعُوا الرَّسُولَ...﴾ حاکمیت را یکسره از نا اهلان گرفته و بر عهده انسان‌های معصوم گذاشته است.

۵. تأسیسی بودن کامل شریعت

«شریعت» اصولی است که خدا، پیامبر را به آن مقید می‌کند: ﴿جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مَّا تَتَّبِعُهَا﴾. شریعت، همیشه ثابت است و حتی

پیامبر هم نمی‌تواند دخالت کند و تمام آن تأسیس شارع است. فقها بر اساس اصول و ارزش‌های ثابت شریعت، به اجتهاد می‌پردازند و قواعد فقهی را برای توضیح و اجرای شریعت، استخراج می‌کنند. فقاہت، شیوه شناخت و تشخیص اولویت‌های اجرای شریعت است، خواه احکام تأسیس باشد یا امضایی. قرآن مقصود از حکومت و احکام آن را در نظام سیاسی، به دقت ذکر کرده است، اما شکل ظاهری آن (شیوه اجرای شریعت در مورد حکومت) را محدود نکرده است. اصول ایجابی زیادی در قرآن برای حکومت آمده که نشان می‌دهد ضرورت دارد حکومت بر اساس آن اصول شکل گیرد. البته قرآن می‌فرماید شیوه‌هایی را که عقل در اجرای این واجبات ترجیح می‌دهد، دنبال کنید.^{۱۸}

۶. غیر قابل قبض و بسط بودن متن دین (قرآن)

در عبارات قرآنی، مفاد واضح و همه فهمی دارد؛ به طوری که نص و ظهور هر دو معنای خود را دارند؛ لذا الزامات و معرفت جدیدی به ما می‌دهند. به مسئله حکومت نیز در آیات فراوانی تصریح شده است. بنابراین حکومت از متن دین کاملاً قابل فهم است.^{۱۹}

۷. ترسیم خطوط کلی حکومت در

قرآن

آموزه‌های قرآن کریم درباره حکومت، از نوع ترسیم خطوط کلی است؛ مثلاً قرآن برای روابط بین المللی، اصول استقلال

سیاسی، سلطه‌ناپذیری و داشتن روابط مسالمت آمیز با حکومت‌هایی را که قصد تجاوز ندارند، مطرح می‌کند^{۲۰}، ولی تشخیص مصادیق و شیوه اجرا در هر زمان متفاوت است. در مسئله حکومت نیز چنین است و اگر هم مصداقی بیاید، الگوی جهان شمول مانند «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل...»^{۲۱} ارائه می‌دهد که خط کلی با فقره اول «و اعدوا...» و نمونه و مصداق با «من رباط الخیل» مطرح شده است.^{۲۲}

۸. حکومت طلبی دین اخروی

دین اخروی بیش از دین دنیوی حکومت طلب است. دین دنیوی شاید به اندازه فراهم ساختن رفاه نسبی برای انسان قانع شود و لزومی ندارد که خود را برای اصلاحات اجتماعی و... به زحمت بیندازد؛ ولی دین خدایی و اخروی، اصلاح آخرت و قرب به خدا را بدون اصلاح همه جانبه دنیا غیر ممکن می‌داند. لذا حکومت در متن دین اخروی جای می‌گیرد.^{۲۳}

۹. تأکید قرآن بر منصوب بودن

حاکم

حکومت‌ها را می‌توان به استبدادی، شورایی (دمکراتیک) و الهی تقسیم کرد. قرآن حکومت استبدادی را به صراحت رد می‌کند.^{۲۴} حکومت شورایی هم با سه اشکال رو به روست که هر سه، مخالف اصول قرآنی است:

الف) شرکت نکردن همه در سرنوشت خود؛

ب) حکومت اکثریت، نه همه؛ حکومت ظالمانه‌ای که به ادعای طرفدارانش گریزی از آن نیست؛

ج) دنباله روی از خواست مردم، اگرچه غلط باشد؛ مانند: قانونی کردن سقط جنین، برهنگی، ازدواج همجنس بازان و...

بر این اساس، تنها «حکومت الهی» می‌ماند که نه فرد محور است، و نه اکثریت محور، بلکه بر اساس اراده الله است که حکومت انبیا و اولیا، نمونه روشن این نوع حکومت است.^{۲۵}

پیوند حکومت و رسالت پیامبر ﷺ

علاوه بر دلایلی که ضرورت حکومت پیامبران را نشان می‌دهد، برخی از دلایل هم از پیوند عمیق بین پیامبری و حکومت، خبر می‌دهند و بر این پیوند دلالت صریح و شفاف دارند. این دلایل عبارتند از:

۱. آیات ولایت

در این زمینه به آیاتی چند استدلال شده است:

اول: آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»^{۲۶}.

با توجه به عصمت پیامبر اکرم ﷺ از محدوده ولایت پیامبر بحث نمی‌توان کرد و رسول اکرم، ولایتی همه جانبه از جمله در

آموز حکومت و دنیای افراد جامعه اسلامی دارد. طبق نظر مفسران^{۲۷}، ظهور آیه دلالت دارد که پیامبر بر خود مؤمنان اولویت دارد، نه بر ولایت آنان، و معنای اولویت پیامبر بر آنان، تقدم رتبی در کارهایشان است، حتی اگر امور شخصی آنان باشد. به عبارت دیگر، با تصمیم پیامبر نوبت به خودشان نمی‌رسد که بخواهند نظری داشته باشند.

دوم: آیه ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^{۲۸}

این آیه بر این مطلب صراحت بیشتری دارد؛ چون به دخالت پیامبر در یک امر شخصی (ازدواج زینب بنت جحش) مربوط است.^{۲۹}

این همه نشان می‌دهند حکم پیامبر شامل همه دستورهای اوست و عمل به آن در هر صورتی لازم است، چه آن حضرت حاضر باشد یا غایب.^{۳۰}

همچنین ولایت در آیه ۵۵ مائده، خاص حکمرانی و رهبری است و برای برخورداری از آن، تنها داشتن ایمان کافی نیست. این ولایت در اصل مخصوص خداست و اثبات آن برای دیگران، به اذن خداست و در این آیه برای پیامبر ﷺ و امام علی^{۱۷} اثبات شده است. ولایت به معنای حکمرانی و رهبری گذشته از دخالت در شئون دینی مسلمانان، امور دنیوی را هم شامل می‌شود و این، همان حکومت دینی است.^{۳۱}

۲. جعل حکومت برای پیامبر و نافذ بودن آن

حکم، در قرآن به معنای قانونگذاری و تشریح است و تنها در اختیار خداست.^{۳۲} در عین حال گاهی، به کتاب و زمانی، به پیامبران نسبت داده شده است. از این رو، خدا در قالب کتاب و کلام رسولان، احکام کلی مورد نیاز مردم را تشریح می‌کند.^{۳۳} و امور حکومتی و نیز قضایی که در موارد مختلف صادر می‌شود، بر عهده پیامبر است.^{۳۴} علامه طباطبایی می‌نویسد: اطاعت از پیامبر، دو گونه است: یکی جهت تشریح آنچه خدا بدون آوردن کتاب در کتاب بر او وحی می‌کند که همان تفصیل مجملات قرآن و متعلقات و مرتبطات آن است: و ﴿انزلنا الیک الذکر...﴾. دوم تصمیمات خودش است که مربوط به امر حکومت و ولایت و قضای اوست: ﴿لتحکم بین الناس﴾، و این هم شامل تصمیماتی است که بر اساس ظواهر قوانین قضایی بین مردم حکم می‌کند و هم تصمیماتی که در امور مهم به آن حکم می‌کند و خدا به او دستور داده تا در آنها مشورت کند، ولی خود تصمیم بگیرد.^{۳۵}

با توجه به آیاتی چون: آیه ۶۵ نساء، آیات انحصار حکم در الله: ﴿ان الحکم الا لله﴾ انحصار اضافی است و در مقام نفی حکم از رسول نیست.

۳۵۵۷

۳. دعوت به اطاعت و تبعیت از

پیامبر

الف) از آیه ﴿اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾ نکاتی بدین شرح استفاده می‌شود:

اول: صرف تبلیغ و رساندن دستور خدا به مردم، نیازمند اطاعت از رسول نیست تا فرمان اطاعت داده شود، بلکه اطاعت از پیامبر زمانی لازم است که بخواهد دین در جامعه مستقر شود؛ زیرا در این صورت است که اگر مردم تبعیت نکنند، کارها در مسیر تصمیم پیامبر پیش نخواهد رفت. لذا خدا به مردم دستور می‌دهد تا از رسول اکرم - که رهبر جامعه اسلامی است و بر اساس دستورها و احکام الهی، فرمان‌هایی می‌دهد - اطاعت کنند. همچنین ﴿اطيعوا الرسول﴾ در کنار ﴿اولی الامر﴾ آمده و به اطاعت از آنان هم امر شده است. نیز آیه، مربوط به یک نزاع و درگیری است که امری اجتماعی است و این، زمانی قابل تصور است که دین به صورت نهادینه در جامعه مطرح باشد، نه فردی. در این آیه، خدا و پیامبر مرجع «رفع اختلاف» در جامعه شناخته شده‌اند؛ یعنی جامعه‌ای در نظر است که بر اساس قوانین الهی اداره می‌شود و قانون و تصمیم رسول، برطرف کننده اختلافات است. ۳۵۵۸

دوم: لازمه اطاعت از رسول، داشتن امر و نهی مستقل است. توضیح اینکه معنای امثال امر نبوی آن است که امر مستقلی

وجود دارد. اگر پیامبر از سوی خود امر و نهی نداشته باشد، نمی‌توان تصویری از معنای اطاعت کرد؛ زیرا در این صورت، او تنها واسطه ابلاغ فرمان خداست و لازم می‌آید ﴿اطيعوا الرسول﴾ در آیات به معنای تکرار ﴿اطيعوا الله﴾ باشند، ولی هیچ قرینه‌ای بر این معنا نداریم و سخن افراد عادی هم از چنین بیان گمراه کننده‌ای عاری است.

از سوی دیگر، این مشکل در آیاتی مثل: ﴿من يطع الرسول فقد اطاع الله﴾ و ﴿ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله﴾ بیشتر می‌شود؛ چون لازمه این سخن در این آیات، اجازه دادن خدا به مردم برای اطاعت از خود اوست.^{۳۶}

ب) آیه دیگری که دلالت بر پیروی از رسول خدا دارد، این آیه است: ﴿من يطع الرسول فقد اطاع الله﴾.^{۳۷}

وقتی خدا، خالق همه چیز است (توحید در خالقیت)، مالک مطلق است و تدبیر همه امور، از جمله امور در حیطه اختیار انسان‌ها نیز در دست اوست (توحید ربوبی)؛ اما چون انسان مختار است و اجبار در امور غیر تکوینی منافی اختیار انسان است، خداوند در آیات زیادی از انسان‌ها می‌خواهد با اختیار خود - با پیروی از احکام تشریحی که پیامبران ابلاغ می‌کنند - توحید ربوبی را در امور اختیاری زندگی جاری سازند و غیر او را عبادت نکنند.^{۳۸} مسلماً چون حکومت خدا در نظام تکوین مطلق است، در نظام تشریح هم

باید مطلق باشد و مقام حکومت، از مردم اطاعت می‌خواهد تا به «جامعه» نظم دهد. اگر اطاعت به دست غیر خدا بیفتد، جامعه، جامعه کفر یا شرک است و اگر به خدا منتهی شود، جامعه توحیدی است. به همین سبب در حکومت پیامبران، حکومت از آن خداست و اطاعت مردم از مقام رسالت هم حقیقتاً اطاعت از خداست: ﴿وَمَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله﴾. قرآن حکم و ملک را از آن خدا^{۳۱}، و خدا را حاکم و مالک و ملک^{۳۲}، همه می‌داند. و او را بخشنده ملک و ملک می‌داند.^{۳۱} در حقیقت مقام رسالت به عنوان نماینده و فرستاده خدا، حاکمیت را بر عهده دارد.^{۳۲} و اساساً خدا با ﴿الا له الخلق و الامر﴾^{۳۳} این مطلوب (حاکمیت در تکوین و تشریح) را بیان می‌کند.^{۳۳}

ج) در آیه ﴿ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل﴾^{۳۵}، خداوند از انسان می‌خواهد به گونه‌ای به دین توجه کند که گویا چیز دیگری نمی‌بیند:^{۳۶} ﴿فأقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها﴾^{۳۷}. لذا اگر چیزی در دین باشد، خدا به غیر آن راضی نمی‌شود.

نکته دیگر این است که دین، شریعت و ملت هر سه به معنای راه زندگی انسان است. و شریعت، اخص از دین است.^{۳۸}

«دین» مانند روحی است که در زمان‌های مختلف در قالب شریعت خاص

جلوه‌گر می‌شود و هرگز دین بدون شریعت تحقق نیافته است.

نکته دیگر آنکه احکام زیادی درباره زندگی اجتماعی مردم در دین آمده؛ ولی اساسی‌ترین آنها، رهبری و اطاعت از پیامبران است. آنان مردم را به اطاعت و تبعیت از خدا و نیز اطاعت از خود فرا می‌خواندند.^{۳۹}

خدا نیز حکم را بر اساس کتاب‌های آسمانی به آنها نسبت داده است.^{۴۰}

مطلب دیگر این است که دین در قرآن به معنای روش زندگی است؛ لذا به زندگی مشرکان هم دین می‌گوید.^{۴۱} خدا از زبان پیامبر، شمه‌ای از مسائل و روش زندگی را به مردم ارائه می‌دهد، سپس آن را «صراط مستقیم» معرفی می‌کند و می‌خواهد از راه‌های دیگر پیروی نکنند: ﴿و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل﴾.

راه و روش زندگی، دو نوع است:

الف) راه باطلی که سردمدار آن، شیطان است:

ب) راه حقی که فطرت، به آن دعوت می‌کند و دین خدا بر آن اساس قرار گرفته و رهبران آن، پیامبران و جانشینان شان هستند.^{۴۲}

تاکید الهی بر توجه کامل در گزینش دین فطری است که همان راه و روش

۳۵۵۹

پیامبران و قبول رهبری و اطاعت از ایشان است.

اشارات قرآن به حکومت پیامبران

در کنار آیات دسته دوم که به جعل ولایت، حکومت و اطاعت برای پیامبران می‌پردازند، آیاتی هم وجود دارند که مفهوم و پیامشان لزوم وجود حکومت پیامبران به طریق نصب است. این آیات به چند دسته قابل دسته بندی اند:

(الف) آیاتی که هدف بعثت را عدالت اجتماعی می‌دانند؛ مانند آیه ۲۵ حدید. و روشن است که بدون تشکیل حکومت، نمی‌توان عدالت اجتماعی را اجرا کرد.

(ب) آیاتی که هدف را دعوت به توحید و دوری از طاغوت‌ها می‌دانند؛ مانند آیه ۳۶ نحل. با تشکیل حکومت است که مردم می‌توانند بر طاغوت‌ها غلبه کنند.

(ج) احکام اجتماعی در آیین انبیا در قرآن آمده؛ مانند امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و... که بدون تشکیل حکومت قابل اجرا نیست.

از این احکام و اهداف به دلالت التزامی پی می‌بریم که انبیا باید در پی تشکیل حکومت می‌بودند و اگر موفق نشدند، به دلیل شرایط نامساعد بود.^{۵۳}

حداقل هفت هدف برای پیامبران در قرآن ذکر شده است؛ مانند: دعوت به

توحید^{۵۴}، دعوت به حیات اخروی^{۵۵}، تعلیم کتاب^{۵۶}، حکمت^{۵۷}، تزکیه و تقوا^{۵۸}، آزادی انسان از اسارت^{۵۹} و اجرای عدالت اجتماعی^{۶۰}.

هدف اصلی خدا و به تبع آن رسول، بر اساس آیه «و ما خلقت الجن و الاتس الا ليعبدون»^{۶۱}، کمال انسان عبودیت است، اما روشن است که بدون تحقق عدالت اجتماعی، زمینه‌های کمال فراهم نمی‌شود. پس باید اصلاحات اجتماعی و قسط و عدل در جامعه جاری شود و این، همان حکومت است.^{۶۱}

پی نوشت‌ها:

۱. غافر / ۳۹.

۲. قصص / ۷۷.

۳. دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی، ص ۶۵-۶۷.

۴. نمل / ۴۰. برای مطالعه، رک: حج / ۳۹ - ۴۱.

۵. کتاب نقد، ش ۲ و ۳، گفت و گویا دکتر

ساشادینا، ص ۴۲ - ۴۶.

۶ و ۷. مائده / ۳۳ و ۳۸.

۸. انعام / ۱۰۷.

۹. نساء / ۶۴.

۱۰. نساء / ۵۹.

۱۱. یوسف / ۴۰.

۱۲. نساء / ۱۰۵؛ بقره / ۲۱۳.

۱۳. برای توضیح بیشتر، رک: المیزان، ج ۴، ص

۳۸۸ و ج ۱۶، ص ۲۷۷؛ حاکمیت سیاسی معصومان،

ص ۴۲ - ۴۶.

۳۵۶.

۱۴. اسراء / ۸۵.
 ۱۵. علق / ۷ - ۵.
 ۱۶. کتاب نقد، مقاله دین و سیاست، علی اکبریان، ص ۲۳۰ - ۲۳۵.
 ۱۷. همان، مقاله جامعیت و کمال دین، دکتر احمد بهشتی، ص ۶۱ - ۷۳.
 ۱۸. همان، ش ۳ و ۲، ص ۴۶ - ۴۸، صحاحبه با دکتر ساشادینا.
 ۱۹. همان، ص ۴ و ۱۲۳. این تحقیق، فرصت پرداخت به این مبحث را ندارد. رک: کلام جدید، عبدالحسین خسروپناه، ص ۱۲۳ - ۱۴۵؛ معرفت دینی، صادق لاریجانی، ص ۴۱ و...
 ۲۰. نساء / ۱۴۱؛ ممتحنه / ۷ و ۸.
 ۲۱. انفال / ۶۰.
 ۲۲. ؟
 ۲۳. کتاب نقد، ش ۲ و ۳، ص ۸۷ و ۸۸.
 ۲۴. زخرف / ۵۱؛ بقره / ۲۵۸؛ نمل / ۳۴.
 ۲۵. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۴۱ - ۵۳.
 ۲۶. احزاب / ۶.
 ۲۷. حکومت اسلامی، ش ۲، ص ۲۳۹ آیت الله جوادی آملی.
 ۲۸. احزاب / ۳۶.
 ۲۹. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۶.
 ۳۰. همان، ج ۴، ص ۲۸۸؛ حاکمیت سیاسی معصومان، ص ۷۳ - ۷۵.
 ۳۱. دین و دولت، ص ۸۲؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۵.
 ۳۲. شوری / ۱۰.
 ۳۳. نحل / ۴۶.
 ۳۴. نساء / ۱۰۵.
 ۳۵. المیزان، ج ۴، ص ۳۸۸. از آیاتی هم که امر به مشورت می‌کند، می‌توان متوجه شد که اصل حکومت مفروض گرفته شده و آن‌گاه امر به مشورت با مردم و تصمیم‌گیری تنهایی شده است. رک: شوری / ۳۸؛ آل عمران / ۲۵۹؛ نهج البلاغه، خ ۳؛ مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۳۶. حاکمیت سیاسی معصومان، ص ۵۸.
 ۳۷. نساء / ۸۰.
 ۳۸. یوسف / ۴۰؛ شوری / ۹ و ۱۰.
 ۳۹. انعام / ۶؛ لقمان / ۲۶.
 ۴۰. رعد / ۴۱.
 ۴۱. آل عمران / ۲۶ و ۲۷.
 ۴۲. نساء / ۵۹.
 ۴۳. اعراف / ۵۴.
 ۴۴. مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۴۳؛ حاکمیت سیاسی معصومان، ص ۳۹ - ۴۲.
 ۴۵. انعام / ۱۵۳.
 ۴۶. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸.
 ۴۷. روم / ۳۰.
 ۴۸. المیزان، ج ۵، ص ۳۵۰.
 ۴۹. همان، ج ۶، ص ۴۲ به بعد.
 ۵۰. مائده / ۳، و نیز مائده / ۶۷؛ کافرون / ۶.
 ۵۱. کافرون / ۶، و سخن فرعون، غافر / ۲۶.
 ۵۲. حاکمیت سیاسی معصومان، ص ۴۹ - ۵۶.
 ۵۳. کتاب نقد، ش ۲ و ۳، ص ۲۹۵ - ۳۰۵، مقاله دکتر عبدالله نصری.
 ۵۴. نحل / ۲۶؛ انبیا / ۲۵.
 ۵۵. اعراف / ۵۹؛ انعام / ۱۳۰.
 ۵۶. بقره / ۱۲۹.
 ۵۷. آل عمران / ۱۶۴.
 ۵۸. شعراء / ۱۰۶، ۱۲۳ و ۱۶۰.
 ۵۹. اعراف / ۱۵۷.
 ۶۰. حدید / ۲۵؛ هود / ۸۸؛ اعراف / ۱۴۲؛ شعراء / ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶ و ۱۸۱ - ۱۸۳.
 ۶۱. کتاب نقد، ش ۲ و ۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و مقاله دکتر عبدالله نصری؛ پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۳۵ - ۳۷.

۱۵۷۱

